



بررسی تطبیقی گرایش‌های ناتورالیستی در آثار صادق چوبک و جک لاندن از دیدگاه نقش‌گرایی

حامد مولایی کوهبنانی^۱
روح... روزبه^۲
لیلا بهزاد فرخی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۰۲

تاریخ تصویب: ۱۴۰۲/۱۲/۲۲

چکیده

مکتب ناتورالیسم مدعی است که هنر و ادبیات باید جنبه علمی داشته باشند و تلاش می‌کند روش تجربی و جبر علمی را در ادبیات رواج دهد. در ایران، صادق چوبک یکی از نویسندگانی است که گرایش‌های ناتورالیستی مشهودی در آثار خود بروز می‌دهد. مشابه چنین تصویری، در ادبیات آمریکا برای جک لاندن وجود دارد. با این حال ادعای تعلق لاندن در ادبیات آمریکا و چوبک در ادبیات معاصر ایران به مکتب ناتورالیسم مورد بحث پژوهشگران ادبی بوده است. پژوهش حاضر درصدد است با بهره‌گیری از برخی اصول دستور نقش‌گرایی نظام‌مند هلیدی، تحلیلی از داستان‌های «مردی در قفس» و «افروختن آتش» داشته باشد تا براین اساس میزان تعلق دو نویسنده به گرایش‌های ناتورالیستی را مورد سنجش قرار دهد. در مرحله نخست، بسامد وقوع متغیرهای مقوله فرایندهای فراتنش اندیشگانی و مقوله‌های وجه‌نمایی و زمان‌داری فراتنش بین‌افردی تعیین شدند. سپس بر اساس

^۱ . استادیار زبان‌شناسی، گروه زبان‌شناسی، دانشکده زبان‌های خارجی، دانشگاه ولی‌عصر (عج) رفسنجان.

h.molaei@vru.ac.ir

^۲ . استادیار زبان و ادبیات انگلیسی، گروه زبان انگلیسی، دانشکده زبان‌های خارجی، دانشگاه ولی‌عصر (عج) رفسنجان.

roozbeh@vru.ac.ir

^۳ . دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد، گروه زبان‌شناسی، دانشکده زبان‌های خارجی، دانشگاه ولی‌عصر (عج) رفسنجان.

leylafarokhi0@vru.ac.ir

ساختار بند و اصول دستور نقش‌گرای نظام‌مند، تحلیلی آماری از میزان بسامد مؤلفه‌های موردنظر ارائه شده و با استناد به متن دو داستان تبیینی کیفی از میزان گرایش‌های ناتورالیستی دو نویسنده ارائه شده است. نتایج پژوهش در رابطه با مؤلفه فرآیندهای فرانش اندیشگانی حاکی از آن است که سه فرایند مادی، رابطه‌ای و رفتاری در هر دو اثر بالاترین بسامد را دارند که این خود مؤید بروز ویژگی‌های ناتورالیسم در این آثار است. علاوه بر این، بسامد پایین فرایندهای کلامی و وجودی در هر دو اثر نشان از نگاه رئالیستی و ناتورالیستی نویسندگان دارد. علاوه بر این، مقایسه داده‌های حاصل از بررسی وجوه بندهای دو داستان نیز نشان می‌دهد که وجه خبری با اختلاف قابل توجهی نسبت به سایر وجوها در صدر قرار دارد که این ویژگی، قابل‌تعمیم به اکثر آثار روایی است. شایان‌ذکر است که بسامد وقوع سایر وجوها ناچیز بوده و نتیجه‌گیری بر مبنای آن‌ها پشتوانه محکمی نخواهد داشت. اگرچه به نظر می‌رسد بسامد کم وجه‌هایی همچون شرطی و آرزویی در دو اثر را می‌توان ناشی از نگاه خالی از یأس نویسندگان دانست. نتایج مربوط به مقوله زمان‌داری نیز نشان داد که در هر دو داستان زمان گذشته بالاترین میزان وقوع زمان‌دستوری را دارا است که با توجه به ماهیت روایی داستان‌های کوتاه، موید این حقیقت است که نویسنده روایتگر وقایع طبیعی در زمان گذشته است. علاوه بر این، به نظر می‌رسد بتوان درصد پایین بسامد کاربرد زمان آینده در دو داستان را نشانه‌ای از یأس به‌عنوان نماد بارزی از ویژگی‌های مکتب ناتورالیسم دانست.

کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی، دستور نقش‌گرای نظام‌مند، مکتب ناتورالیسم، داستان

کوتاه

۱-مقدمه

سبک‌شناسی^۱، به عنوان پل ارتباطی بین ادبیات و زبان‌شناسی، علمی میان‌رشته‌ای است که آثار ادبی را از دیدگاه فکری، ادبی و زبانی مورد بررسی قرار می‌دهد (Shamisa. 2002. P.22). رویکرد بررسی متون ادبی از سوی پژوهش‌گر ادبی و

¹. Stylistics

زبان‌شناس متفاوت است. سبک‌شناس^۱ ادبی، تحلیل سبک را با هدف تحلیل رابطه فرم و محتوای متن و شناسایی کیفیت زیبایی‌شناسیک آن انجام می‌دهد تا برای نقد و تفسیر و نهایتاً ارزیابی متن، داده‌های دقیق علمی فراهم آورد. در مقابل، زبان‌شناس^۲ سبک را به هدف تعیین الگوهای کاربرد زبان در گفتار و نوشتار تحلیل می‌کند و هدف وی از بررسی، تشخیص و طبقه‌بندی عناصر زبانی متن است (Fotoohi.2013. P. 95). بر این اساس می‌توان چنین برداشت کرد که تحلیل متون ادبی بر اساس دو روش کلی انجام می‌پذیرد. روش نخست، از جانب سبک‌شناسان ادبی و پژوهشگران حوزه ادبیات مورد استفاده قرار می‌گیرد. این روش عمدتاً بر پایه نقد ادبی^۳ و همچنین تعیین نوع متن ادبی انجام می‌گیرد (Seldon et al. 2005. P. 23). روش دوم که بر اساس عینیت-گرایی و استفاده از روش‌های اثباتی با بهره‌گیری از مبانی سایر رشته‌ها شکل گرفته است، مورد توجه زبان‌شناسان است. یکی از کارآمدترین رویکردهای زبان‌شناختی در سبک‌شناسی، رویکرد نقش‌گرا^۴ است؛ تامسون (Thomson. 2004) دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی^۵ را به عنوان یکی از مفیدترین و کارآمدترین دستورهای معاصر و معنامحور می‌داند که می‌توان آن را در تحلیل متون ادبی به کار بست. فتوحی (Fotoohi.2013. P. 121) نیز نظریه نقش‌گرای نظام‌مند را الگویی مناسب برای بررسی سبک‌شناختی متون از جنبه فرهنگی و اجتماعی می‌داند و عقیده دارد که سبک‌شناسی انتقادی^۶ نیز به منظور تحلیل چگونگی ایجاد معنای اجتماعی و مفاهیم گفتمان، قدرت و ایدئولوژی از ابزارهای الگوی نقش‌گرای نظام‌مند کمک می‌گیرد.

پژوهش حاضر درصدد است با بهره‌گیری از برخی مولفه‌های دو فرانتش اندیشگانی و بینافردی در رویکرد نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی و متیسین (Halliday & Mathieson. 2014)، تحلیلی سبک‌شناختی از داستان‌های کوتاه «مردی در قفس» اثر صادق چوبک،

1 . stylist

2 . Linguist

3 . Literary Criticism

4 . Functional Approach

5 . Systemic Functional Grammar

6 . Critical Stylistics

نویسنده معاصر ایران و «افروختن آتش» اثر جک لندن^۱، نویسنده معاصر آمریکایی، با رویکردی تطبیقی داشته باشد. در این پژوهش، مکتب ادبی ناتورالیسم^۳ به عنوان مهم‌ترین نقطه اشتراک صادق چوبک و جک لندن موردنظر بوده است. با این حال، ادعای تعلق خاطر لندن و خصوصاً چوبک به مکتب ادبی ناتورالیسم همواره مورد بحث پژوهشگران ادبی بوده است. بررسی آثار این دو نویسنده با رویکردی زبان‌شناختی و از جنبه دستور نقش‌گرای نظام‌مند می‌تواند داده‌های عینی در مورد تفکرات دو نویسنده در اختیار خواننده قرار دهد و میزان گرایش‌های ناتورالیستی آن‌ها در این دو اثر را نمایان کند.

دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی و متیسین (Halliday & Mathieson. 2014) یکی از الگوهای میانه‌روی نقش‌گرایی است که با بررسی فرانش‌های متن، زبان را توصیف می‌کند. به باور هلیدی و متیسین (Halliday & Mathieson 2014. P. 30) ساختار زبان تحت تاثیر نقش آن در بافت ارتباطی و جهان خارج شکل می‌گیرد. آن‌ها به این موضوع اشاره می‌کنند که در این دستور، واحد مطالعه زبان، متن است و بند به عنوان مهم‌ترین سازه تشکیل‌دهنده متن معرفی و بررسی می‌شود. در دستور نقش‌گرای نظام‌مند، نقش‌های اصلی زبان در رابطه با محیط اجتماعی، درک انسان از تجربه‌ها و ایجاد روابط اجتماعی هستند. در این دستور، هر بند دارای سه بعد معنایی مرتبط به هم است که به آن‌ها فرانش می‌گویند.

۲ - پیشینه

بر اساس بررسی‌های نگارندگان پیش از این آثار چوبک به صورت مجزا یا تطبیقی در قالب دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. علاوه بر این، براساس بررسی پیشینه مطالعات موجود، به نظر می‌رسد که آثار لاندن مبنای مطالعات سبک‌شناختی به زبان فارسی نبوده است؛ طبیعی است که در چنین شرایطی اثری که داستان‌های چوبک و لاندن را به صورت تطبیقی بررسی کرده باشد نیز در دسترس نباشد.

1. To Build a Fire

2. Jack London

3. Naturalism

بنابراین، پیشینه پژوهش حاضر شامل دو بخش می‌شود. بخش نخست شامل پژوهش‌هایی است که از رویکرد نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی برای تحلیل متون ادبی و پی بردن به خط فکری یا ایدئولوژی نویسندگان استفاده کرده‌اند. برخی از این آثار عبارتند از جهانگیری و همکاران (Jahangiri et al. 2011)، آفاگل‌زاده و همکاران (Aghagolzadeh et al. 2011)، مجیدی و دیگران (Majidi et al. 2014)، امیرخانلو (Amirkhanloo. 2015)، مهرابی و ذاکر (Mehrabi & Zaker. 2016)، رضویان و احمدی (Razaviyan & Ahmadi. 2016)، صفایی و رمضان‌زاده (Safaei & Ramezanzadeh. 2017) و حسینی و جهانی (Hosseini & Jahani. 2020). بررسی آثار فوق‌نشان می‌دهد که استفاده از فرانش‌های دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی می‌تواند جنبه‌های پنهانی از متن و دیدگاه نویسنده را با استفاده از داده‌های عینی نمایان سازد. به عبارت دیگر، وجه مشترک تمام پژوهش‌هایی که با استفاده از دستور نقش‌گرای نظام‌مند به تحلیل متون ادبی اعم از رمان، داستان کوتاه و یا شعر پرداخته‌اند، این است که بررسی بسامد وقوع مؤلفه‌های مختلف در هرکدام از فرانش‌های این دستور، خصوصاً دو فرانش اندیشگانی و بینافردی، می‌تواند ماهیت فکری و ذهنی نویسنده را آشکار کند. بخش دوم از آثار مرتبط با پژوهش حاضر شامل مقالاتی است که آثار صادق چوبک را به صورت تطبیقی با سایر نویسندگان ایرانی و غیرایرانی مورد بررسی قرار داده‌اند. از آن جمله می‌توان به آثاری همچون فرخ‌نیا و بوریا‌زاده (Farokhniya & Buriyazadeh. 2012)، صالح بک و بیات فر (Salehbak & Bayatfar. 2015) و زارعی و جعفری (Zarei & Jafari. 2019) اشاره کرد. بررسی این آثار نیز نشان می‌دهد که این پژوهش‌ها اگرچه به صورت تطبیقی انجام گرفته‌اند، عمدتاً بر پایه اصول نقد ادبی هستند و الگویی زبان‌شناختی را لحاظ نکرده‌اند. براین اساس، می‌توان قائل به وجود نوآوری در پژوهش حاضر شد چراکه قصد دارد با بررسی تطبیقی دو اثر ادبی از صادق چوبک و جک لاندن در چارچوب رویکرد نقش‌گرای نظام‌مند و دستیابی به نتایجی عینی، میزان گرایش‌هی ناتورالیستی آن‌ها را نشان دهد.

دستور نقش‌گرای نظام‌مند، واحد مطالعه زبان را متن/گفتمان در نظر گرفته و بند مهم‌ترین سازه تشکیل‌دهنده متن/گفتمان محسوب می‌شود (Halliday & Mathieson, 2014, P. 42-48). این نظریه بر اساس معنا پایه‌گذاری شده و از جستجوی معنا در سطح واژگان به جستجوی معنا در سطح متن، روی می‌آورد و شالوده خود را بر این قرار می‌دهد که زبان ابزاری برای انتقال معنا و برقراری ارتباط میان افراد جامعه است. هلیدی و متیسین (Halliday & Mathieson, 2014, P. 50). معتقدند به کمک زبان، می‌توان سه معنای تجربی، بینافردی و متنی را انتقال داد؛ به عبارتی در این رویکرد، نقش‌های اصلی زبان در رابطه با محیط اجتماعی، درک انسان از تجربه‌ها و ایجاد روابط اجتماعی هستند و زبان این توانایی را دارد که اعمال، گفتار و تفکرات انسان‌ها را نمایان کند. بر این اساس، هر بند دارای سه بعد معنایی مرتبط به هم است که به آن‌ها فرانش^۱ می‌گویند. زبان‌های دنیا بر اساس سه فرانش، اندیشگانی^۲، بینافردی^۳ و متنی^۴، سازمان‌دهی می‌شوند^۵. بازنمایی درک و تجربه ما از هستی به فرانش اندیشگانی اختصاص دارد که خود از دو جزء فرانش تجربی و فرانش منطقی تشکیل شده است (Halliday & Mathieson, 2014, P. 179). به عبارت دیگر، فرانش اندیشگانی نشان‌دهنده تجربه ما از واقعیت و هستی است. برای بیان فرانش اندیشگانی در زبان از نظام گذرایی^۶ استفاده می‌شود. الگو و نظام گذرایی به‌عنوان ابزار روش‌شناختی مهم و قابل‌اعتنا در بررسی متون و به‌طور خاص در سبک‌شناسی متون مطرح است. اگر متنی بر طبق نظام گذرایی بررسی شود، مؤلفه‌های معنایی اساسی جمله و در نتیجه مؤلفه‌های معنایی کل متن شناسایی می‌شوند. توجه به این نکته ضروری است که در دستور نقش‌گرای نظام‌مند به‌جای صحبت در مورد فعل، در مورد مفهومی به نام فرآیند^۷ صحبت می‌شود. فرایند اتفاق،

1. Metafunction

2. Ideational

3. Interpersonal

4. Textual

° . فرانش متنی، در پژوهش حاضر مبنای تحلیل داده‌ها نبوده است. لذا از ارائه توصیف آن در این بخش اجتناب

شده است.

6 . transitivity

7. Process

حالت، فرایند احساسی، گفتاری یا وجودی است که از دو بخش بخش مشارک (بخشی از فرایند که در آن نقش دارد و فرایند بدون آن انجام نمی‌گیرد) و عناصر حاشیه‌ای (عناصری که ویژگی‌هایی چون زمان، مکان، کیفیت، نوع عمل، ابزارها و موقعیت فرایند را ایجاد می‌کنند) تشکیل شده است. دستور نقش‌گرای نظام‌مند، شش نوع فرآیند معرفی کرده است که سه فرآیند مادی^۱، ذهنی^۲ و رابطه‌ای^۳ فرآیندهای اصلی محسوب می‌شوند و سه فرآیند رفتاری^۴، کلامی^۵ و وجودی^۶ فرآیندهای فرعی نامیده می‌شوند.

فرایندهای مادی: اعمالی فیزیکی هستند که به انجام کاری یا رخداد واقعه‌ای دلالت دارند. افعالی همچون اتفاق افتادن، ساختن، خلق کردن، نوشتن، رنگ کردن، باز کردن، رفتن و... در فرایندهای مادی به کار می‌روند.

فرایندهای ذهنی: به تجربه ما از جهان خودآگاهی خودمان مربوط هستند. فرایندهای ذهنی شامل ادراک، شناخت و واکنش‌های ذهنی می‌شوند و با افعالی همانند درک کردن، فکر کردن، خواستن و... مشخص می‌شوند.

فرایندهای رابطه‌ای: فرایندهایی هستند که به توصیف یا شناسایی مربوط می‌شوند. رابطه بین دو چیز یا پدیده با یکدیگر در قالب فرایند رابطه‌ای با استفاده از افعال ربطی و معمولاً با فعل بودن بیان می‌شود.

فرایندهای رفتاری: بین فرایندهای مادی و ذهنی قرار دارند و به رفتارهای جسمانی و روان‌شناختی انسان مربوط می‌شوند. فرایند رفتاری شامل افعالی همانند نگاه کردن، گریه کردن، لبخند زدن، نفس کشیدن، آواز خواندن و... می‌شود.

فرایندهای کلامی: به‌طور کلی شامل فرایندهایی از نوع گفتن همچون اظهار کردن، بیان کردن، شرح دادن، توضیح دادن و... می‌شوند و بین فرایندهای ذهنی و رابطه‌ای قرار دارند.

1. Material
2. Mental
3. Relational
4. Behavioral
5. Verbal
6. Existential

فرایند وجودی: وجود داشتن یا اتفاق افتادن چیزی را بیان می‌کند. این فرایند بین فرایندهای مادی و رابطه‌ای است و با افعال وجود داشتن، ظاهر شدن، آویزان بودن، باقی ماندن و... بیان می‌شوند.

فرانقش بینافردي، به هنگام کاربرد زبان به صورت تعامل رخ می‌دهد. هنگام کاربرد زبان همواره ورای رخدادهاي ديگر چیزی بنام تعامل وجود دارد. هر زمان این تعامل بین گوینده/نویسنده و مخاطب نمود پیدا کرد، فرانقش بینافردي شکل می‌گیرد (Halliday & Mathieson. 2014. P.194). در فرانقش بینافردي بند به مثابه تعامل در نظر گرفته می‌شود؛ به عبارت دیگر بند متشکل از تعاملی بین گوینده/نویسنده با مخاطب است (Martin. 1992. P. 27). کاربرد فرانقش بینافردي در نشان دادن نوع تعامل شرکت کنندگان در یک برقراری ارتباط و تثبیت روابط اجتماعی است؛ ساخت بینافردي را متشکل از دو مؤلفه متمایز یعنی وجه^۱ و مانده^۲ می‌دانند. وجه شامل فاعل و عنصر زمان دار است و بقیه اجزاء هر بند مانده را تشکیل می‌دهد. وجه تنها بخشی از یک بند را تشکیل می‌دهد اما کلام اصلی و احساسات از طریق همین بخش ابراز می‌شود. در دستور نقشی گرایي وجه از دو بخش تشکیل شده است که عبارت‌اند:

۱. فاعل: گروه اسمی که گزاره درباره آن می‌باشد و می‌توان گزاره را با ارجاع به آن تأیید یا رد کرد. بر این مبنا نهاد را به گوینده، شنونده و غایب تقسیم می‌شود.
۲. عنصر زمان دار: بخشی از گروه فعلی که آن را به عنوان عنصر نقشی می‌شناسند. در واقع مهم ترین نقشی که عنصر زمان دار در یک بند به عهده دارد ایجاد محدوده زمانی برای گزاره است.

عنصر زمان دار خود از سه جزء شامل وجه‌نمایی، زمان اولیه و قطبیت تشکیل می‌شود. زمان اولیه ارجاع به زمان گوینده است و به ما زمان انجام گزاره را نشان می‌دهد. عنصر وجه‌نمایی ارجاع به قضاوت گوینده است. قطبیت نیز به این معناست که آیا فاعل کاری را انجام داده است یا خیر و انتخاب همواره بین گزاره مثبت و منفی است (Halliday & Mathieson. 2014. P. 1123).

¹. Mood

². Residue

۴. تحلیل داده‌ها

در این بخش ابتدا در رابطه با روش انجام و همچنین پیکره پژوهش مطالبی ارائه خواهد شد و سپس به تبیین نتایج آماری داده‌های مستخرج از پیکره پژوهش پرداخته می‌شود.

۱-۴ روش انجام و پیکره پژوهش

پژوهش حاضر در چارچوب اصول دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی و متیسن (Halliday & Mathieson, 2014) انجام پذیرفته است. با توجه به هدف پژوهش موردنظر، از بین سه فرانش این دستور، مؤلفه‌های فرانش متنی به‌طور کلی در این پژوهش لحاظ نخواهند شد. در رابطه با فرانش اندیشگانی، بسامد وقوع فرآیندها در این پژوهش مدنظر خواهد بود. از بین مؤلفه‌های فرانش بینافردی نیز مقوله وجه‌نمایی و زمان‌داری به‌منظور تحلیل و بررسی دو داستان انتخاب شده‌اند. در مرحله نخست، بسامد وقوع متغیرهای مختلف در هر کدام از مؤلفه‌های یادشده از دو فرانش اندیشگانی و بینافردی بر اساس بندهای داستان «مردی در قفس» تعیین می‌شود. سپس بر اساس ساختار بند و اصول دستور نقش‌گرای نظام‌مند تحلیلی آماری از میزان بسامد مؤلفه‌های موردنظر شامل میزان استفاده از فرآیندهای هر بند (وجودی، مادی، ذهنی، رابطه‌ای، بیانی و...)، زمان بند (حال، گذشته و آینده) و وجه بندها ارائه می‌گردد. در پژوهش حاضر بنا به تعریف و دسته‌بندی فقیری (Faghiri, 2007. P. 187) وجه‌ها در سیزده نوع خبری، پرسشی، شرطی، عاطفی، تردیدی، پیشنهادی، آرزویی، تمنایی، دعایی، التزامی، امری، نهی‌ای و تأکیدی دسته‌بندی شده‌اند. مرحله دوم از اجرای پژوهش حاضر شامل اجرای سازوکار مرحله اول روی داستان کوتاه «افروختن آتش» است. ناگفته پیداست که این مراحل روی نسخه انگلیسی این داستان (و نه ترجمه آن) پیاده‌سازی خواهد شد. در مرحله سوم نیز سازوکار فوق به‌صورت تطبیقی انجام می‌پذیرد. در پایان، نتایج آماری حاصل، به شکل نمودارهای درصد فراوانی ارائه می‌شوند و سپس به تحلیل آماری و تبیین کیفی این نتایج پرداخته می‌شود.

بیکره پژوهش حاضر شامل یک داستان کوتاه از صادق چوبک (مردی در قفس) و یک داستان کوتاه از جک لاندن (افروختن آتش) است. صادق چوبک و جک لاندن از نگاه منتقدان ادبی در زمره بهترین نویسندگان در ادبیات بومی خود محسوب می‌شوند. در زمانه صادق چوبک اتفاق ادبی مهمی به وقوع پیوست و آن ظهور ناتورالیسم در جهان بود. به همین دلیل در داستان‌های چوبک، زبان محاوره جایگاه ویژه‌ای دارد و در داستان‌هایش آدم‌ها به زبان کوچه و بازاری صحبت می‌کنند. جان گریفیث چنی^۱ معروف به جک لاندن نیز از مطرح‌ترین رمان‌نویسان اوایل قرن بیستم آمریکا به حساب می‌آید و رمان‌هایی چون «سپید دندان» و «آوای وحش» از وی به زبان‌های زیادی از جمله فارسی ترجمه شده‌اند. بنا به نظر نابی (Nabi.2015.16) عصیان بر ضد جامعه و بر ضد عقاید باطل و خرافی در همه آثار این نویسنده به چشم می‌خورد. او جز توانایی و تبحر در هنر روایت‌گری، طبع و نهاد خویش را در وجود قهرمانانش می‌گنجاند که آن شور زندگی، حسن‌نیت، جوانمردی، بردباری، اصالت در مبارزه و تمایل به بخشایش است. دلیل انتخاب دو اثر فوق برای بررسی تطبیقی در این پژوهش اشتراکات زیاد ساختاری و محتوایی دو داستان کوتاه از نظر درون‌مایه^۲، پیرنگ^۳، شخصیت‌پردازی^۴ و زاویه دید^۵ است. «مردی در قفس» داستان مردی به نام سید حسن خان است که همچون پرنده‌ای در قفسی آهنین (دنیا) گیر افتاده است و به هر طرف که خود را می‌کوبد، راه نجاتی نمی‌یابد. وی در طول زندگی احساس تنهایی دارد و در خانه خود تنها و به همراه یک سگ به نام راسو زندگی می‌کند. محتوای اصلی داستان اشاره به کشمکش‌های این شخصیت برای رهایی از وضعیت ناخوشایند خود دارد. در این مسیر، راسو، تنها همدم اوست که تا لحظه آخر داستان به وی وفادار مانده است و تنها شاهد برای تلاش و تقلای سید حسن خان در مواجهه با مشکلات است. در پاراگراف آخر نویسنده، شخصیت داستان را به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که چاره‌ای ندارد و سگ به عنوان تنها همدم وی نیز تنها

1. John Griffith Chaney

2. Theme

3. Plot

4. Characterization

5. Point of View

نظاره‌گر این وضعیت است. داستان «افروختن آتش» نیز روایتگر مردی است که در مسیری سخت و سرد قرار گرفته است و تقلا می‌کند خود را از این وضعیت نجات دهد. دمای هوا در این مسیر زیر پنجاه تا هفتاد درجه بیان می‌شود تا وضعیت سخت زندگی وی را نشان دهد. در این مسیر، سگ وی تنها همدم و همراه شخصیت اصلی داستان و وی بارها در معرض خطر مرگ قرار دارد و علیرغم حس تنهایی که دارد، تلاش می‌کند تا مقاومت کند و راهی برای نجات خود و فرار از این شرایط پیدا کند. در پاراگراف آخر این داستان نیز، شخصیت اصلی، تسلیم شرایط سخت موجود می‌شود و تصمیم می‌گیرد تا در آن سرما به خواب رود تا خواب همچون بیهوشی قبل از مرگ، تحمل مرگ را برای وی آسان کند. در این شرایط سگ، که تنها همدم و همراه وی در این مسیر بود با احساس بوی مرگ از شخصیت اصلی داستان فاصله می‌گیرد و خود را به عقب می‌کشد.

۲-۴ تبیین نتایج آماری

براساس روش انجام پژوهش در این بخش ابتدا به ارائه داده‌های آماری داستان مردی در قفس خواهیم پرداخت و سپس با ارائه شواهدی از متن داستان به تبیین کیفی این نتایج می‌پردازیم. پس از آن همین سازوکار را در رابطه با داستان افروختن آتش انجام می‌دهیم و در انتها نتایج دو داستان به صورت تطبیقی بررسی و تحلیل خواهند شد. بررسی داستان «مردی در قفس» بر اساس فرانشس اندیشگانی، نشان می‌دهد که از مجموع ۹۲۱ بند استخراج شده، ۳۲/۶٪ دارای فرایند مادی، ۲۳/۱٪ رابطه‌ای، ۱۸/۳٪ ذهنی، ۱/۷٪ بیانی، ۱۹/۱٪ رفتاری و ۵/۲٪ وجودی هستند.

بنا به نظر آقاگل زاده و همکاران (Aghagolzade et al.2011.P.252) نویسنده در متن داستان، با اعمال گزینش‌هایی از میان عناصر نظام زبان، اعمال، تفکرات، احساسات و... خود و شخصیت‌های داستان را منعکس می‌کند. در لایه‌ای از گزینش‌ها، نویسنده با انتخاب فعل روبروست. فعل درواقع، تجلی زبانی شدن فرایندهای مادی، ذهنی، رابطه‌ای و... است. لذا نویسنده، با توجه به معنای موردنظرش و انتقال آن به خواننده، فعلی از میان افعال موجود در زبان انتخاب می‌کند. درصد بالاتر فرانشس مادی تأییدکننده این حقیقت است که چوبک واقعیت‌گرایی نهفته در ناتورالیسم را مبنای کار قرار داده و داستان وی

بخشی از واقعیت‌های موجود در جامعه را به تصویر می‌کشد. نمونه‌هایی از کاربرد فراتقش مادی در بندهای داستان مردی در قفس عبارتند از:

بند شماره ۳۰: بلکه نیم قرن پیش از این در لاهور به دنیا آمده بود.

بند شماره ۳۲: و پای چپش را از زانو بریده‌اند.

بند شماره ۶۷: که آنرا سی سال پیش در آگره از روی میز یک رفیق صمیمی هندی خودش

دزدیده بود.

به عبارت دیگر، چوبک می‌خواهد جزئیات داستان و توصیفات آن برای مخاطب ملموس باشد و هدف از این امر این است که مخاطب بتواند تمام توصیفات به کاررفته در داستان را لمس و درک کند و آن‌ها را در ذهن خویش مجسم کند.

بعد از فرآیند مادی، فرآیند رابطه‌ای بالاترین بسامد را دارد که این آمار را می‌توان بیش از هر چیز مؤید شکل روایی داستان دانست. علاوه بر این، درصد بالای این فرآیند را می‌توان به تأکید چوبک بر ملموس بودن توصیفات داستان مرتبط دانست. از آنجایی که این داستان به دنبال توصیف دقیق وقایع درونی و محیطی شخصیت اصلی است، نویسنده در بخش‌های عمده‌ای از داستان در شکل یک راوی ظاهر شده و از این جهت درصد بسامد وقوع فرآیند رابطه‌ای به عنوان ابزاری برای ایجاد انسجام متنی توجیه می‌گردد. درصد بالای فرآیند رابطه‌ای در آثار ادبی نشان‌دهنده آن است که نویسنده به دنبال نشان دادن واقعیت‌های موجود و آنچه در جهان انسانی رخ می‌دهد، است (Mehrabi & Zaker. 2016. P. 192). یکی از ویژگی‌های مهم مکتب ناتورالیسم عینیت‌گرایی و روایت زندگی روزمره است که به‌خوبی در بخش‌هایی از این داستان با استفاده از فرآیندهای رابطه‌ای همچون موارد زیر به تصویر کشیده شده است:

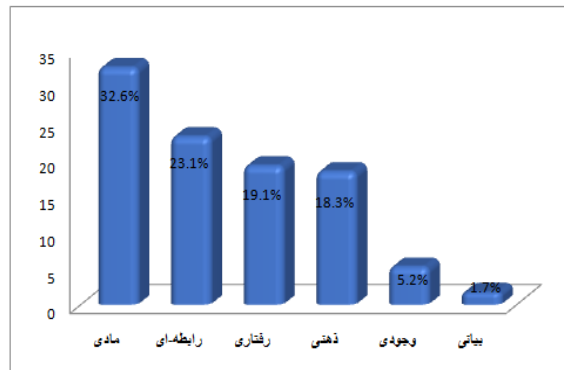
- بند شماره ۱۷: اما این خواب خیلی سبک بود...

- بند شماره ۸۲۲: ...قدش بلند و خمیده بود.

- بند شماره ۸۵۱: ...آزرده و دلگیر شد...

به نظر نگارنده، ارتباط نزدیکی بین بسامد بالای این دو فرآیند و نگاه ناتورالیستی چوبک است چرا که بسامد بالای فرآیندهای مادی و رابطه‌ای به‌طور واضح ریزینی و توجه چوبک به جزئیات افراد فرودست جامعه را به‌خوبی برای مخاطب خویش روشن و

قابل درک کرده است. چوبک در داستان مردی در قفس با بیان جزئیات زندگی سید حسن خان به مخاطب خود این امکان را می‌دهد که تمامی ویژگی‌های مطرح شده در متن داستان مثل راه رفتن، نفس کشیدن، اندوه و غم شخصیت اصلی را درک کند.



شکل ۱- فراوانی فرایندها در «مردی در قفس»

پس از فرآیندهای مادی و رابطه‌ای، فرآیند رفتاری با ۱۹/۱٪ سومین جایگاه از لحاظ بسامد را به خود اختصاص داده است. دو ویژگی اساسی مکتب ناتورالیسم یعنی توجه به علم فیزیولوژی و مسئله وراثت و محیط عیناً با میزان بسامد کاربرد فرآیند رفتاری مرتبط است. به همین دلیل طبیعی است که در اثری که ادعای تعلق به ناتورالیسم دارد میزان بسامد فرآیند رفتاری بالا باشد. ناتورالیست‌ها معتقدند که برای پی بردن به مشخصات روحی و اخلاقی یک شخص لازم نیست مستقیماً به بیان ویژگی‌های اخلاقی او پرداخت بلکه آن‌ها سعی می‌کردند با ارائه مشخصاتی از وصف مزاج شخصیت‌های داستان، نتیجه‌گیری در مورد تشخیص حالات روحی و یا خصوصیات اخلاقی قهرمان را به عهده خواننده بگذارند؛ تظاهر این ادعا به خوبی در این داستان قابل مشاهده است چرا که نویسنده با استفاده از فرآیند رفتاری در حد نسبتاً بالا سعی در نشان دادن ویژگی‌های فیزیولوژی و روان‌شناختی شخصیت اصلی داستان دارد (Hssanzadeh Mirelmi & Jome, 2013, P. 170). نمونه‌هایی از کاربرد فرآیند رفتاری در بندهای داستان مردی در قفس عبارتند از:

بند شماره ۲: **پهلو به پهلو شد**

بند شماره ۴۶۵: **راسو وسط ارسی تونورهای مینیاتوری شیشه‌های رنگارنگ خوابیده بود.**

بند شماره ۵۱۱: **و گاهی از حال می‌رفت.**

از طرف دیگر توصیف‌های اولیه‌ای که برای معرفی شخصیت اصلی ارائه می‌گردد نیز مؤید ویژگی دیگری است که در مکتب ناتورالیسم مورد توجه است. ناتورالیست‌ها بر امر وراثت تأکید زیادی داشتند و معتقد بودند که ویژگی‌های جسمی و روحی هر فرد از پدر و مادرش به ارث رسیده است و سرنوشت انسان را وراثت و محیط رقم می‌زند و انسان مقهور این دو عامل است. آنجا که نویسنده بنا به توصیف اردبیلی (Ardabili. 2019. P. 69) در توصیف شخصیت اصلی بیان می‌کند که جهان آرمانی چوبک به‌طور زیبایی همیشه بالای سر شخصیت اصلی است و در جایی قرار دارد که به‌هیچ‌عنوان در دسترس نیست. صادق چوبک در پایان‌بندی این داستان با باز کردن در باغ به روی سگ‌های ولگرد که نشانه‌های غرایز افسار گریخته هستند، انسان را تسلیم غرایزش معرفی می‌کند. انسانی که به خواست خود از جهان مادی بریده و همه درها را بروی خود بسته بالاخره مجبور می‌شود سر تسلیم در برابر نیاز خود فرود بیاورد و درهای مادی غرایز را باز کند. استفاده از فرآیند رفتاری در آثار ادبی به‌منظور برجسته‌سازی اهمیت عملکرد فرد به کار می‌رود؛ عملکردی که ممکن است نحوه نگرش دیگران را تغییر دهد (Mehrabani & Zaker. 2016. P. 181). در این داستان نیز نویسنده با توصیفات خود از شخصیت اصلی به دنبال ساختن تصویری دقیق از وی است. یکی از ویژگی‌های دیگر ناتورالیسم توجه به انسان در محیط طبیعی است و در نتیجه توجه به انسان و رفتارهای فیزیکی و ذهنی وی اهمیت بالایی دارد؛ فرایند رفتاری نیز غالباً درباره رفتار انسان کاربرد دارند و در داستان‌هایی که محوریت آن‌ها انسان به صورت فردیست، فرآیند پرسامدی محسوب می‌شود (Aghagolzadeh et al. 2011. P. 252).

۱۸٪/۳ از مجموع فرآیندهای این داستان مربوط به فرآیند ذهنی است که احساسات نویسنده و شخصیت داستان را به مخاطب خویش انتقال می‌دهد. نسبت تقریباً برابر

فرآیندهای ذهنی و رفتاری در این اثر از نکات جالب توجه این داستان محسوب می‌شود.^۱ در این اثر به ترتیب فرآیندهای مادی، رابطه‌ای و رفتاری بسامد بالاتری نسبت به فرآیند ذهنی دارند که همین امر مؤید وفاداری چوبک به اصول ناتورالیسم از جمله عینیت‌گرایی، توجه به وراثت و علوم طبیعی، جبر‌گرایی و حقیقت‌جویی است. باین حال، به نظر می‌رسد که نویسنده با استفاده از فرآیند ذهنی در نسبت تقریباً برابر با فرآیند رفتاری به‌نوعی می‌خواهد افکار و دنیای درونی شخصیت اصلی را برای خواننده روشن سازد. نمونه‌هایی همچون:

بند شماره ۱۲۰: و به چیزی انس نگیرد.

بند شماره ۵۲۶: و از این منقل بی‌آزار هم خیلی خوشش می‌آمد.

بند شماره ۵۵۱: عشق سودابه داغ بزرگ خانوادگیش را از دلش برداشت.

این تبیین با نگاهی به شخصیت‌سازی سید حسن خان در این اثر توجه‌پذیرتر می‌شود. علاوه بر این، به نظر می‌رسد که نسبت مساوی فرآیندهای ذهنی و رفتاری در این اثر از آنجا ناشی می‌شود که نویسنده به همان میزان که در توصیف رفتارهای شخصیت اصلی دقیق است برای توصیف ویژگی‌های ذهنی و دنیای درونی وی نیز اهمیت قائل است. درصد بالای فرآیند ذهنی نشان می‌دهد که آنچه در ذهن شخصیت اصلی می‌گذرد اهمیتی بیشتر از رفتار و کلام وی دارد (Mehrabi & Zaker, 2016, P. 183).

۲/۵٪ از فرآیندها، وجودی هستند. بنا به نظر نگارندگان، بسامد پایین فرآیند وجودی در این اثر نیز با یکی دیگر از اصول ناتورالیسم یعنی ناامیدی از وجود در ارتباط است. بی‌توجهی به دین نیز در ناتورالیسم می‌تواند یکی از بارزترین عناصر شخصیت‌پردازی در این داستان باشد. سید حسن خان که با پسوند سید و نام مذهبی شاخصه اصالت دینی و جایگاه مردمی در جامعه را دارا است؛ با پیشوند خان از رتبه اجتماعی عالی نیز برخوردار

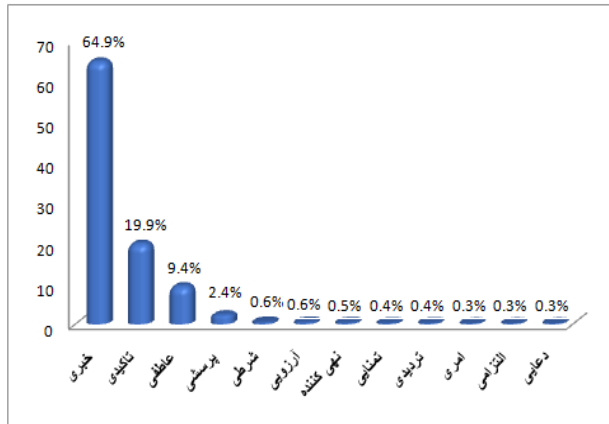
^۱. برخی پژوهش‌ها همچون جهانگیری و همکاران (Jahangiri et al. 2011, P. 27) در توجه درصد بالای

فرآیند ذهنی آن را به ویژگی‌های سورنال اثر ربط داده‌اند. این در حالی است که برخی همچون حسنی و جهانی (Hassani & Jahani, 2020, P.140) اعتقاد دارند که نویسنده با استفاده از فرآیند ذهنی درصدد نمایان ساختن جهان درونی خویش برای خواننده است.

است. در این اثر با ترسیم دقیق و ظریف انزوا و زندگی روبه تباهی شخصیت اصلی، افول هر دو جایگاه را با هم می‌بینیم.

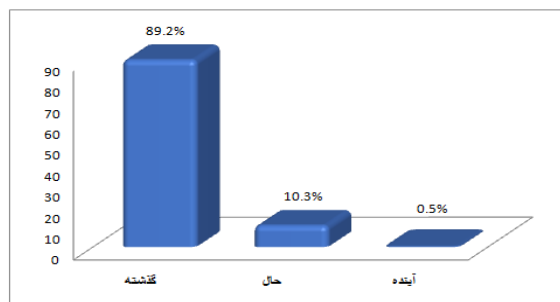
نهایتاً، فرآیند کلامی، با تنها ۱/۷٪ کم‌ترین بسامد را دارد. بسامد پایین فرآیند کلامی نشان‌دهنده این است که شکل گفتگویی در داستان وجود نداشته و برعکس ویژگی‌های عینی و ملموس پررنگ‌تر هستند. این بسامد به نظر بتواند مؤید کاربرد یکی از اصول ناتورالیسم یعنی توجه به هم‌سطح بودن انسان و حیوان باشد. به دلیل هم‌نشینی شخصیت اصلی داستان با سگ خانگی طبیعتاً مکالمه چندانی در اثر برقرار نمی‌شود و در عوض با توجه به ویژگی‌های شخصیت اصلی که مدام در ذهن خود با سگ خانگی خویش گفتگو می‌کند، بسامد وقوع فرآیند ذهنی افزایش می‌یابد.

پس از بررسی داده‌های مستخرج از این اثر بر مبنای مقوله فرایندها در فرآینش اندیشگانی، سراغ بررسی داده‌ها بر اساس دو مقوله وجه‌نمایی و زمان دستوری در فرآینش بینافردی خواهیم رفت. بر اساس بررسی وجوه بندهای این داستان، از مجموع ۹۲۱ بند دوازده وجه خبری، تأکیدی، عاطفی، پرسشی، شرطی، آرزویی، نهی‌ای، تمنای، تردیدی، امری، التزامی و دعایی مشاهده شده است. وجود درصد بالای وجه خبری در داستان ماهیتی اجتناب‌ناپذیر است چرا که داستان‌ها به سبب داستان بودن از سوی هر نویسنده‌ای نقل می‌شوند. با استفاده زیاد از وجه خبری، نویسنده عمدتاً به گزارش رویدادها و ماجراهای گذشته می‌پردازد (Jahangiri et al. 2011. P. 110). پس از وجه خبری، وجه تأکیدی با اخلاف زیاد از وجه خبری و با بسامد متفاوتی نسبت به سایر وجه‌ها در جایگاه دوم بندهای این داستان قرار دارد. استفاده از وجه تأکیدی به‌منظور تعریف و توجیه‌گفتمان و مسلط کردن آن از جانب نویسنده است (Majidi et al. 2014. P. 141). با پذیرش چنین استدلالی، می‌توان چنین تبیین کرد که چوبک در اکثر بخش‌های داستان به دنبال توصیف دقیق حالات فیزیکی و روحی شخصیت اصلی بوده و در این راه بارها بر توصیفات خود تأکید داشته است. به نظر نگارنده، کاربرد وجوه عاطفی و پرسشی در جایگاه‌های بعدی و بالاتر از سایر وجوه نیز نشان‌هایی از ناتورالیسم است چرا که نخستین وجه نشان‌هایی از توجه به ویژگی‌های فیزیولوژی و ذهنی انسان‌هاست و دومی برگرفته از فضای سرگردانی و ناامیدی در آثار ناتورالیستی است.



شکل ۲- فراوانی وجه‌ها در «مردی در قفس»

نهایتاً، بررسی زمان دستوری بندهای داستان نیز نشان می‌دهد که در این اثر ۸۹/۲٪ گذشته، ۱۰/۳٪ حال و ۰/۵٪ آینده هستند. درصد بالای زمان گذشته و اختلاف بالای آن با دو زمان حال و آینده نشان از این دارد که در وهله نخست نویسنده روایتگر حوادثی است که این امر در ارتباط با درصد بالای وجه خبری نیز است. علاوه بر این، به نظر می‌رسد بتوان درصد پایین زمان آینده در این داستان نشانه دیگری از یأس و ناامیدی در آثار ناتورالیستی دانست.



شکل ۳- فراوانی زمان دستوری در «مردی در قفس»

بررسی داستان افروختن آتش براساس فرانشس اندیشگانی نیز نشان می‌دهد که از مجموع ۷۷۹ بند، ۲۶۰ مورد فرایند مادی، ۲۰۹ مورد فرایند رفتاری، ۱۵۵ مورد فرایند رابطه‌ای، ۹۷

مورد فرایند ذهنی، ۴۵ مورد فرایند وجودی و تنها ۱۳ مورد مربوط به فرایند بیانی هستند. فراتنش مادی در این اثر بالاترین بسامد را دارد که این امر به خوبی وابستگی لندن به مکاتب رئالیسم و ناتورالیسم را نشان می‌دهد چرا که وی به دنبال آن است تا وقایع طبیعی را به شکل واقعی و ملموس به خواننده منتقل کند. نمونه‌هایی از کاربرد فرایندهای مادی در این اثر عبارتند از:

Clause 63: and again, in the air before it could fall to snow.

Clause 460: And the fire was blotted out

Clause 482: He made a new foundation for a fire, this time in the open

بیان واقعیت‌ها در این اثر آن‌چنان با اصول ناتورالیستی ادغام شده است که نویسنده می‌کوشد نشان دهد که انسان علی‌رغم تجهیز به امکاناتی که تمدن و پیشرفت‌های بشری برای وی به ارمغان آورده توانایی مقابله با نظم طبیعت را نداشته و در نهایت قربانی خشم طبیعت می‌شود، درحالی که سگ همراه با شخصیت اصلی با استفاده از غرایز ذاتی خود که همسو با نظام طبیعت است در مقابل سرما و شرایط سخت محیط طبیعی دوام می‌آورد (Nabi, 2015). ناتورالیسم شکل افراطی رئالیسم محسوب می‌شود (Raskin, 2011. P. 12)؛ در نتیجه در حالت کلی هر دوی این مکاتب به دنبال شرح وقایع طبیعی به شکلی ملموس و عینی هستند؛ تخصیص بالاترین درصد فراوانی به فرآیند مادی در این اثر نیز به خوبی وابستگی نویسنده به این دو مکتب را نشان می‌دهد.

پس از فرآیند مادی، فرآیند رفتاری بالاترین بسامد را دارد که این آمار نیز با دیدگاه‌های ذهنی، روش نگارش و مکتب نویسنده همخوانی دارد. در کنار فرآیند مادی، فرآیند رفتاری یکی از شاخصه‌های اصلی ناتورالیسم است و در نتیجه بسامد فرآیند رفتاری بالا در اثری که ادعای تعلق به ناتورالیسم دارد، طبیعی است. در این اثر نیز نویسنده با استفاده از فرآیند رفتاری همچون موارد زیر سعی در نشان دادن ویژگی‌های فیزیولوژی و روان‌شناختی شخصیت اصلی دارد:

Clause 499: As he fumbled for it

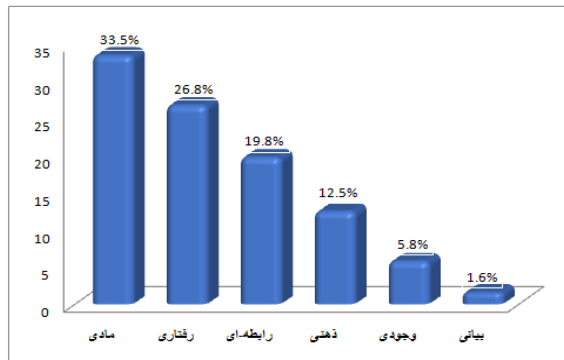
Clause 505: But he fought against it and kept calm.

توجه به وراثت و غرایز طبیعی نیز به طور کاملاً مشهودی در این اثر دیده می‌شود. اکثر تحلیل‌گران این داستان همچون نابی (Nabi, 2015) و راسکین (Raskin, 2011) بیان می‌کنند که درون‌مایه اصلی داستان نشان دادن این حقیقت است که ویژگی‌های وراثتی بیش از هر چیزی در سرنوشت موجودات زنده دخیل هستند؛ آنجا که انسان با تمام نبوغ و دستاوردی‌های اکتسابی خویش در این دنیا حریف ویژگی‌های غریزی سگ نشد و در جنگ با طبیعت سگ نجات یافت اما انسان قربانی شد. این نتیجه‌گیری به گونه‌ای دیگر به عنوان ویژگی ناتورالیسم هویدا می‌شود؛ آنجا که اشاره می‌کند که ناتورالیست‌ها بر امر وراثت تأکید زیادی داشتند و معتقد بودند که ویژگی‌های جسمی و روحی هر موجودی از پدر و مادرش به ارث رسیده است و سرنوشت انسان را وراثت و محیط رقم می‌زند و انسان مقهور این دو عامل است (Hssanzadeh Mirelmi & Jome, 2013, P. 171).

سومین فرایند در این اثر فرایند رابطه‌ای است. همان‌گونه که در بخش مربوط به داستان کوتاه مردی در قفس ذکر شد، مؤلفه‌های مربوط به فرایند رابطه‌ای معمولاً در هر اثر داستانی در جایگاه بالایی قرار می‌گیرند چرا که ماهیت هر داستانی توصیف وقایع درونی و محیطی شخصیت‌های آن داستان است. در این اثر نیز نویسنده عمدتاً به صورت یک راوی، ظاهر شده و از این جهت میزان استفاده از فرایند رابطه‌ای به عنوان ابزاری برای ایجاد انسجام در متون روایی توجیه می‌گردد.

درصد فرایندهای ذهنی، وجودی و بیانی در این اثر نسبت به سه فرایند دیگری که شرح آن رفت، تفاوت زیادی دارد. تنها ۲۰٪ از کل فرایندهای این اثر مربوط به سه فرایند ذهنی، وجودی و بیانی است که درصد پایین هر سه فرایند مؤید وابستگی این اثر به رئالیسم و یا شکل افراطی آن یعنی ناتورالیسم است. اگر تحلیل جهانگیری و همکاران (Jahangiri et al. 2011, P. 19) را مبنا قرار دهیم، درصد بالای فرایند ذهنی در هر اثر ادبی نشان‌دهنده ویژگی‌های سورئالیستی محسوب می‌شود؛ در نتیجه داستان افروختن آتش با درصد فراوانی نسبتاً پایین فرایندهای ذهنی اثری محسوب می‌شود که نویسنده به دنبال شرح ملموس و واقعی کنش‌های طبیعی است. بنا به نظر نگارنده، بسامد پایین فرایند‌های وجودی و بیانی در این اثر نیز همچون اثر مردی در قفس به ترتیب با اصول اساسی

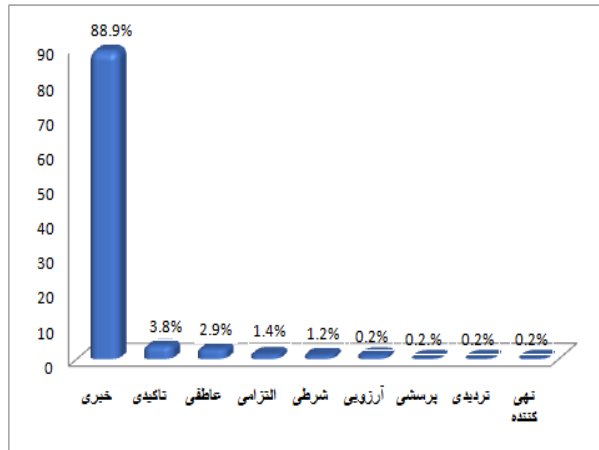
مکتب ناتورالیسم یعنی یأس و نامیدی از وجود و هستی و بیان ویژگی‌های عینی و ملموس فارغ از حالت گفتگویی همخوانی دارد. علاوه بر این، بسامد پایین فرایند کلامی را می‌توان با اصل هم‌سطح بودن انسان و حیوان در دنیای طبیعی به‌عنوان یکی از شاخصه‌های ناتورالیسم مرتبط دانست.



شکل ۴- فراوانی فرایندهای فرانش اندیشگانی در داستان «افروختن آتش»

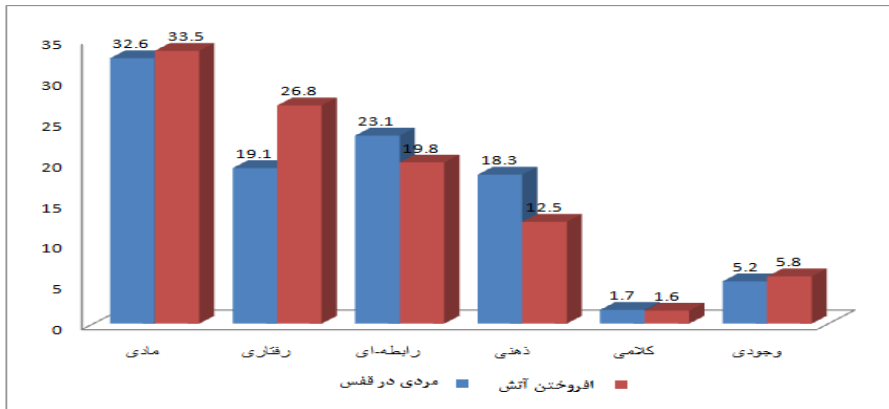
بر اساس بررسی وجوه، از ۷۷۹ بند، این داستان ۹ وجه خبری، تأکیدی، عاطفی، التزامی، شرطی، آرزویی، پرسشی، تردیدی و نهی‌ای را دارد. همان‌گونه که در مورد داستان کوتاه مردی در قفس بیان شد، وجود درصد بالای وجه خبری در داستان ماهیتی اجتناب‌ناپذیر است چرا که داستان‌ها به سبب داستان بودن خود از سوی هر نویسنده‌ای نقل می‌شوند و طبیعی می‌باشد که به هنگام نقل داستان وجه خبری بالاترین درصد را داشته باشد.

پس از وجه خبری، وجه‌های تأکیدی و عاطفی با اختلاف زیاد از وجه خبری در جایگاه دوم بندهای داستان افروختن آتش قرار دارند. می‌توان چنین تبیین کرد که نویسنده پس از بیان ملموس و عینی وقایع، در اکثر بخش‌های داستان به دنبال توصیف دقیق حالات فیزیکی و روحی شخصیت اصلی داستان بوده است. باین حال اختلاف بسامد وجه خبری با سایر وجه‌ها در حدی است که به نظر نگارنده امکان تحلیل و نتیجه‌گیری در رابطه با دلیل کاربرد سایر وجه‌ها در این اثر را سخت می‌کند.



شکل ۵- فراوانی وجه‌ها در داستان «افروختن آتش»

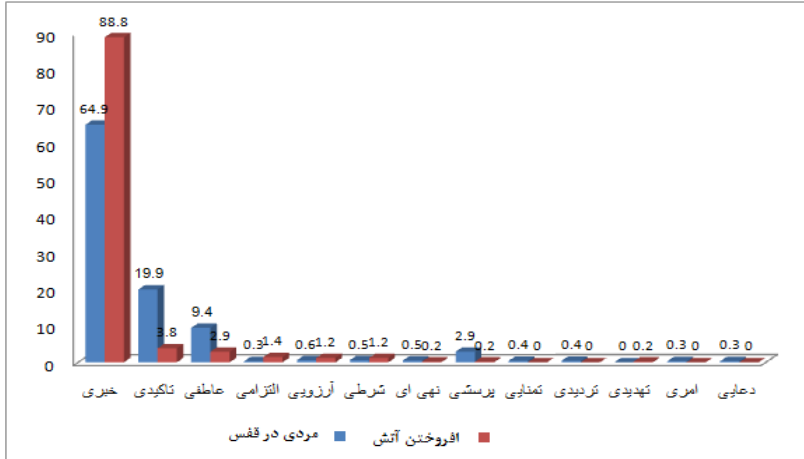
بررسی زمان دستوری بندهای این داستان نیز نشان می‌دهد که ۹۷/۹٪ دارای زمان گذشته و ۲/۱٪ دارای زمان حال هستند و هیچ بندی که حاوی زمان آینده باشد یافت نشد. درصد بالای زمان گذشته و اختلاف بالای آن با زمان حال نشان از این دارد که در وهله نخست نویسنده روایتگر حوادثی است. علاوه بر این، به نظر می‌رسد بتوان عدم کاربرد زمان آینده در این داستان را نشانه‌ای از یأس و ناامیدی نویسنده در این اثر دانست. پس از بررسی داده‌های دو اثر به صورت مجزا در این بخش به مقایسه تطبیقی این نتایج می‌پردازیم تا به هدف اصلی پژوهش دست یابیم. مقایسه میزان بسامد فرایندهای فرانش اندیشگانی در دو اثر حاکی از شباهت معنادار توزیع آن‌ها در دو اثر است. بر اساس جدول زیر در هر دو اثر فرایندهای مادی، رفتاری و رابطه‌ای درصد بالاتری نسبت به سه فرایند ذهنی، بیانی و وجودی دارند؛ در هر دو اثر، فرایند مادی بالاترین بسامد را دارد. نکته جالب توجه این که سه فرایند پربسامد در هر دو اثر مؤید ویژگی‌های رئالیسم و ناتورالیسم هستند؛ بسامد بالای فرایندهای مادی مؤید این است که نویسندگان کنش‌های عینی و واقعی را بیش از سایر جنبه‌ها در داستان‌های خود مدنظر داشته‌اند و با دوری از ایجاد فضای تصویری و فراطبیعی، سعی کرده‌اند تا توصیفی دقیق و ریز از جریانات داستان و فضای طبیعی شخصیت‌های اصلی را به نمایش بگذارند.



شکل ۶- فراوانی تطبیقی فرایندهای فرانش اندیشگانی دو داستان

در هر دو داستان فرایند رفتاری نیز به نسبت سایر فرایندها درصد بالایی را به خود اختصاص داده است. (در افروختن آتش با $26/8\%$ جایگاه دوم و در مردی در قفس با $19/1\%$ جایگاه سوم). فراوانی نسبتاً بالای این فرایند در هر دو اثر را نیز می‌توان شاهدی دیگر بر وابستگی دو اثر و نویسندگان آن‌ها به ناتورالیسم دانست. تنها نکته تناقض برانگیز در بررسی دو اثر مربوط به فراوانی فرآیند ذهنی است. در افروختن آتش میزان فراوانی فرآیند ذهنی با $12/5\%$ در جایگاه چهارم قرار دارد و اختلاف آن با سه فرایند مادی، رفتاری و رابطه‌ای زیاد است. این آمار با پیش فرض آثار ناتورالیستی که فضای واقعی و به‌دوراز فضای تصویری و خیالی دارند همخوانی دارد. این درحالی که است که در اثر مردی در قفس، فرایند ذهنی با $18/3\%$ اگرچه با فرایند مادی اختلاف دارد و ویژگی‌های ناتورالیستی این اثر را تأیید می‌کند، هم‌زمان شباهت معناداری با فرایند رفتاری با بسامد $19/1\%$ دارد. در توجیه این تناقض می‌توان گفت که با بررسی دقیق این اثر به این نتیجه می‌رسیم که عمده موارد استفاده از فرایند ذهنی در اثر مردی در قفس به‌منظور شرح دقیق حالات روحی شخصیت اصلی بوده است. به‌عبارت‌دیگر، استفاده نویسنده از نسبت مشابه فرایندهای ذهنی با فرایندهای رفتاری در این اثر نه برای ایجاد فضای تخیلی و غیرواقعی بلکه برای شرح دقیق تصورات ذهنی شخصیت اصلی و در نتیجه توصیف دقیق‌تر این شخصیت برای خواننده بوده است.

نکته اشتراک دیگر مربوط به بسامد پایین فرایندهای کلامی و وجودی است. به نظر نگارندگان، بسامد پایین این دو فرایند در هر دو اثر نشان از نقطه مشترکی در دیدگاه‌های دو نویسنده محسوب می‌شود. این نقطه اشتراک به نظر از آنجا ناشی می‌شود که هر دو نویسنده با نگاهی رئالیستی و ناتورالیستی شخصیت‌هایی را ترسیم می‌کنند که در این دنیا تنها و بی‌کس‌اند و همدمی برای صحبت (بسامد پایین فرایند کلامی) ندارند و بر اساس جبر طبیعت محکوم به پذیرش آنچه هستند که وراثت (ویژگی‌های معلولیت سید حسن‌خان در داستان مردی در قفس و بی‌تدبیری و بی‌خیالی شخصیت اصلی داستان افروختن آتش آنجا که نویسنده در توصیف وی می‌نویسد: غریزه‌ی سگ به حقیقت نزدیک‌تر بود تا قوه‌ی تشخیص مرد) و یا طبیعت (محیط دلگیر و تنفرآور زندگی سید حسن‌خان در مردی در قفس و سرمای جان‌سوز طبیعت و شرایط دشوار مسیر برای شخصیت اصلی داستان افروختن آتش) برای آن‌ها مقدر کرده است (بسامد پایین فرایند وجودی).



شکل ۷- درصد فراوانی تطبیقی وجه دو داستان

مقایسه داده‌های حاصل از بررسی وجه‌ها نیز نشان می‌دهد که وجه خبری با اختلاف در صدر قرار دارد. این ویژگی مشترک این دو داستان، قابل تعمیم به اکثر آثار ادبی روایی است. بنابراین تحلیل پابندی نویسندگان این دو اثر به ناتورالیسم براساس میزان وجه خبری امری غیرممکن به نظر می‌رسد. پس از خبری، وجه‌های تأکیدی و عاطفی بالاترین

بسامد را در هر دو اثر دارند. این در حالی است که بسامد سایر وجه‌ها ناچیز بوده و نتیجه‌گیری بر مبنای آن‌ها پشتوانه محکمی نخواهد داشت؛ اگرچه لازم به ذکر است که بسامد کم وجه‌هایی همچون شرطی و آرزویی در دو اثر را می‌توان ناشی از نگاه خالی از امید نویسندگان ناتورالیست دانست. اگرچه بسامد کاربرد وجه عاطفی در هر دو اثر چندان بالا نیست، باین حال بسامد بالای این وجه نسبت به سایر وجه‌ها را نیز می‌توان با دیدگاه ناتورالیستی دو نویسنده مرتبط دانست.

هر دو داستان از نظر کاربرد زمان دستوری بندها نیز نتایج نسبتاً مشابهی را نشان می‌دهند. در هر دو داستان زمان گذشته بالاترین میزان را دارا است (مردی در قفس با ۸۹٪/۲ و افروختن آتش با ۹۷٪/۹). درصد بالای زمان گذشته و اختلاف بالای آن با دو زمان حال و آینده در هر دو اثر نشان از این دارد که با توجه به ماهیت روایی داستان‌های کوتاه، نویسندگان روایتگر وقایع طبیعی در زمان گذشته است. علاوه بر این، به نظر می‌رسد بتوان درصد پایین بسامد کاربرد زمان آینده در دو داستان را نشانه‌ای از یأس و ناامیدی به‌عنوان نمادی از ناتورالیسم دانست.

۵- نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی گرایش‌های ناتورالیستی صادق چوبک و جک لاندن در دو داستان کوتاه براساس الگوی نظام‌مند نقش‌گرای هیلیدی و متیسین (Halliday & Mathieson, 2014) صورت پذیرفت. بررسی تطبیقی مولفه‌های فرایندها، زمان دستوری و وجه بندهای این دو داستان، شباهت‌های معناداری با یکدیگر نشان داد. این شباهت معنادار را می‌توان به خط فکری مشترک دو نویسنده مرتبط دانست. از طرف دیگر، بررسی مجزای هر کدام از این سه مولفه نیز نشان‌دهنده رگه‌های ناتورالیستی در هر دو اثر است. در رابطه با مولفه فرایندها، در هر دو داستان فرایندهای مادی و رفتاری بالاترین و کلامی و وجودی پایین‌ترین بسامد را داشتند که هر دو مورد با ویژگی‌های ذاتی مکتب ناتورالیسم همخوانی دارد. بسامد بالای فرایندهای مادی مؤید این نکته است که نویسندگان کنش‌های واقعی را بیش از سایر جنبه‌ها مدنظر داشته‌اند. بسامد بالای فرایند رفتاری در دو اثر نیز با مسئله توجه بالای مکتب ناتورالیسم به غرائز و مقوله وراثت

همخوانی دارد. از طرف دیگر بسامد پایین فرایندهای کلامی و وجودی نیز از آن جهت با ویژگی‌های ناتورالیستی منطبق است که نشان می‌دهد هر دو نویسنده شخصیت‌هایی را ترسیم می‌کنند که در این دنیا بی‌کس‌اند و همدمی برای صحبت ندارند و بر اساس جبر طبیعت محکوم به پذیرش آنچه هستند که وراثت و طبیعت مقدر کرده است. مقایسه مقولهٔ زمان نیز نشان‌دهندهٔ شباهت معنادار دو اثر است؛ چراکه در هر دو اثر میزان کاربرد زمان دستوری به ترتیب به صورت گذشته، حال و آینده است. بسامد بالای زمان گذشته بیش از هر چیز مرتبط با ماهیت روایی هر داستانی است و براساس آن نمی‌توان به گرایش ناتورالیستی نویسندگان پی برد اما به نظر می‌رسد که بسامد پایین زمان آینده با نگاه خالی از امید ناتورالیست‌ها همخوانی دارد. در نهایت، بررسی تطبیقی وجه‌ها نیز موید گرایش ناتورالیستی این دو اثر است؛ شاخص‌ترین نتیجه‌گیری از این مولفه مربوط به بسامد پایین دو وجه شرطی و آرزویی است که می‌توان آن را ناشی از نگاه خالی از امید نویسندگان ناتورالیست دانست.

منابع

- آقاگل‌زاده، فردوس. کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیه و رضویان، حسین. (۱۳۹۰). «سبک‌شناسی داستان کوتاه بر اساس فعل: رویکردی نقش‌گرا». فصل‌نامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی. سال چهارم. شماره اول. شماره پیاپی ۱۱. ص ۲۵۴-۲۴۳
- امیرخانلو، معصومه. (۱۳۹۴). «سبک‌شناسی غزلیات حافظ بر اساس فعل، رویکردی نقش‌گرا». ادب فارسی. سال ۵. شماره ۲. شماره پیاپی ۱۶. ص ۱۸۶-۱۶۹.
- تولان، مایکل. (۱۳۸۶). روایت‌شناسی؛ درآمدی زبانشناختی-انتقادی. ترجمه فاطمه علوی و فاطمه نعمتی. تهران: سمت.

جمالی، فاطمه. سیف، روح‌الله... (۱۳۹۹) «بررسی روابط بینامتنی داستان مردی در قس صادق چوبک و داستان سوگواری آنتوان چخوف بر اساس نظریه ژرار ژنت»، ششمین همایش ملی پژوهش‌های نوین در ادبیات ایران، صص ۱۴۰-۱۵۴.

جهانگیری، نادر. ارقامی، ناصررضا و فقیری، غلام محمد. (۱۳۹۰). «تفسیر روان‌شناختی بوف کور بر مبنای سبک‌شناسی تگا». مجله جستارهای ادبی. شماره ۱۷۲. صص ۲۳-۴۷.

حسن‌زاده میرعلی، عبدالله و جمعه، معصومه. (۱۳۹۲). «ناتورالیسم و فابل با نگاهی بر آثار صادق چوبک». تاریخ ادبیات. شماره ۷۳/۳.

حسینی، سارا و جهانی، محمدتقی. (۱۳۹۹). «تحلیل فرانتش اندیشگانی شعرخوان هشتم مهدی اخوان ثالث بر اساس دستور نقش‌گرایی هلیدی». پژوهش‌نامه ادب حماسی. سال شانزدهم. شماره دوم. پیاپی ۳۰. صص ۱۳۱-۱۴۹.

رضویان، حسین و احمدی، شیوا. (۱۳۹۵). «نگاهی به نقش جنسیت نویسنده در ارائه جزئیات در داستان، بر اساس دستور نقش‌گرا». دوماهنامه جستارهای زبانی. شماره شش. پیاپی ۳۴. صص ۳۴۳-۳۷۰.

زارعی، روح‌الله... جعفری مرتضی (۱۳۹۸) «بررسی تطبیقی داستان «چاه و آونگ» اثر ادگار آلن پو و «مردی در قفس» اثر صادق چوبک از دیدگاه کهن‌الگویی یونگ». نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال ۱۱، شماره ۲۱. صص ۴۹-۶۸.

شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). سبک‌شناسی نشر. تهران: نشر میترا.

صالح‌بک، مجید و بیات‌فر، فاطمه. (۱۳۹۴). «تحلیل تطبیقی «عروسک‌فروشی» صادق چوبک و «جنه علی الرصیف» سعدالله ونوس». متن پژوهی ادبی. سال ۱۹. شماره ۶۳. صص ۱۲۳-۱۴۶.

صفایی، مژگان. عادل، سید محمدرضا و رمضان‌زاده لک، محمود. (۱۳۹۶). «بررسی و تحلیل فرآیندهای فرانتش اندیشگانی در شعر «کسی که مثل هیچ‌کس نیست» فروغ فرخزاد در چارچوب نظریه نقش‌گرایی هلیدی». مجله شعرپژوهی (بوستان ادب). سال نهم. شماره دوم. پیاپی ۳۲. صص ۱۹-۳۷.

فتوحی، محمود. (۱۳۹۰). *سبک‌شناسی: نظریه‌ها و روش‌ها*. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.

فرخ‌نیا، مهین‌دخت و بوریازاده، فرزانه. (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی سنگ صبور صادق چوبک و میرا مار نجیب محفوظ». نشریه ادبیات تطبیقی. سال ۶. شماره ۱۰. صص ۲۲۷-۲۵۴.

فقیری. غلام‌محمد (۱۳۸۶). «الگوی ساختاری نقشی برای سبک‌شناسی گفتمان انتقادی». *مطالعات ترجمه*. دوره ۱۹. صص ۴۱-۶۰.

مجیدی، فاطمه. یآوری، هادی و قدوسی فیض‌آباد، زهره. (۱۳۹۳). «بررسی ویژگی‌های سبکی کشف‌المحجوب با رویکرد نظریه انتقادی در چارچوب دستور نقش‌گرایی هلیدی». *پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)*. سال هشتم. شماره دوم. پیاپی ۲۷. صص ۱۵۶-۱۲۳.

مهرابی، معصومه و ذاکر، آرمان. (۱۳۹۵). «تحلیل سبک‌شناختی چند حکایت گلستان در پرتو دستور نقش‌گرایی نظام‌مند هلیدی». *دوماهنامه جستارهای زبانی*. دوره ۷. شماره ۲۹. صص ۱۷۳-۱۹۶.

نبی‌زاده اردبیلی (۱۳۹۸). «مردی در قفس، عصاره ناتورالیسم چوبک». *نشریه نقد، تحلیل و زیبایی‌شناسی متون*، شماره ۳. دوره ۱۲. صص ۴۱-۶۵.

Halliday, M.A.K, Matthiessen, C.(2014). *An Introduction to Functional Grammar*. Britain. Arnold.

Martin, J. R. (1992). *English Text: System and Structure*. Amsterdam: Benjamins.

Nabi. O.M (2015) Exploring Naturalism in London's 'The Call of the Wild' And Crane's 'Maggie: A Girl of the Streets'. PhD dissertation in comparative literature. Cyprus university.

Raskin,Jonah.“Calls of the Wild on the Page and Screen: From Jack London and Gary Snider to John Krakauer and Sean Penn.” *American Literary Realis*(2011): 198-203. 6 Jan. 2016.

Toolan, Michael. (2007). Narrative: A Critical Linguistic Introduction. Translated by Fatemeh Alavi & Fatemeh Nemati. Tehran: SAMT Press.

Thomson, G. (2004). *Introduction Functional Grammar*. 2nd ed. Oxford University.

منابع بین المللی

Aghagolzadeh. Ferdows. Kordzaferanlu Kambuziya. Aliyeh. Razaviyan. Hossein. (2011). Short Story Stylistics based on Verb Analyzing; A Functional Approach. *Persian Stylistics*, 1, 11: 243-254.

Amirkhanlou. Masoumeh. (2015). The Stylistics Study of Verbs in Hafiz's Sonnets, A Functional Approach. *Persian Literature*. 5. 2. 169-186.

Faghiri, Gholam-mohammad. (2007). A Structural-Functional Model for the Stylistic Analysis of Critical Discourse. *Translation Studies Quarterly*, 5, 19.

Fotoohi. Mahmud. (2011). *Stylistics; Theories and Approaches*. Tehran: Sokhan Press.

Farokhniya. Mahindokht & Buriyazade. Farzaneh. (2014). Comparative Study of Sadeq Chubak's *SANGE SABUR* and Najib Mahfuz's *MIRAMAR*. -. *Journal of Comparative Literature*, 5(10), 227-254.

Halliday, M.A.K, Matthiessen, C. (2014). *An Introduction to Functional Grammar*. Britain. Arnold.

Hassanzadeh mirelmi, Abodollah. Jomeh, Ma'sumeh. (2013). Naturalism and fable; literary works of Sadeq Choobak. *Literature History*, 6, 2: 167-182.

Jahangiri, N., Arghami, N. R., & Faghiri, G. M. (2012). Psychological interpretation of Blind Owl based on C.D.A stylistics. *New Literary Studies*, 44(1), 97-118. doi: 10.22067/jls.v44i1.11686.

- jahani, M., & hosseini, S. (2020). The analysis of Ideational meta function in Mehdi Akhavan e Sales's Poem, "The eighth trial" according to Halliday's functional Grammar. *The Journal of Epicliterature*, 16(2), 131-149.
- Majid, S. B., & Bayatfar, F. (2015). Comparative analysis of "Dolls retail" by Sadeq Chubak and "A Corpse on the Pavement" by Saadallah Wannous. *Literary Text Research*, 19(63), 123-146.
- Selden. R. Widdowson. P. Brooker. P. (2005). *A Reader's Guide to Contemporary Literary Theory*. 5th edition. Pearson, Longman Press.
- Majidi, Fatemeh. Yavari, Hadi. Ghodosi feyz abadi, Zohre. (2015). An Investigation of Stylistic Features of Kashf al-Mahjoub on the Basis of Halliday Functional Grammar. *Research on Mystical Literature (Guhar-i-Guyā)*, 8, 2: 123-156.
- Martin, J. R. (1992). *English Text: System and Structure*. Amsterdam: Benjamins.
- Mehrabi Ma'sumeh, Zaker, Arman. (2016). A Stylistic Analysis of Some of Golestan Stories Using Halliday's Systemic Functional Linguistics Framework. *Language Related Research*, 7, 1:173-196.
- Nabi. O.M (2015) Exploring Naturalism in London's 'The Call of the Wild' And Crane's 'Maggie: A Girl of the Streets'. PhD dissertation in comparative literature. Cyprus university.
- Nabizadeh Ardebili, N. (2019). A man in Cage summarizes naturalism. *Critique, Analysis and Aesthetics of Texts*, 2(1), 55-72.
- Raskin, Jonah. "Calls of the Wild on the Page and Screen: From Jack London and Gary Snider to John Krakauer and Sean Penn." *American Literary Realism* (2011): 198-203. 6 Jan. 2016.
- Razavian Hossein. Ahmadi. Shiva. (2006). The Study of Gender Role in Providing Details in Story based on the Functional Grammar. *Language Related Research*. 7-5:343-370.
- Rouhollah Zarei; Morteza Jafaree. (2020). A Comparative Study of Edgar Allan Poe's "The Pit and the Pendulum" and Sadeq Chubak's A

Man in Cage from a Jungian Perspective. *Journal of Comparative Literature*, 11, 21: 47-68.

Safaei. Mojgan. Adel. Mohamadreza. Ramezanzadeh lak. Mahmood. (2017). An ideational metafunction processes analysis of the poem "the one who is not like anyone" by Forough Farokhzad based on Halliday's systemic functional theory. *Journal of Poetry Studies (boostan Adab)*, 9(2), 97-120. doi: 10.22099/jba.2017.3953.

Selden. R. Widdowson. P. Brooker. P. (2005). *A Reader's Guide to Contemporary Literary Theory*. 5th edition. Pearson, Longman Press.

Shamisa, Sirus.(2002). *Stylistics*. Tehran: Mitra Publication.

Toolan. Michael. (2007). Narrative: A Critical Linguistic Introduction. Translated by Fatemeh Alavi & Fatemeh Nemati. Tehran: SAMT Press.

Thomson, G. (2004). *Introduction Functional Grammar*. 2nd ed. Oxford University.

Zarei, R., & Jafaree, M. (2020). A Comparative Study of Edgar Allan Poe's "The Pit and the Pendulum" and Sadeq Chubak's "A Man in Cage" from a Jungian Perspective. *Journal of Comparative Literature*, 11(21), 47-68.

**The Comparative Study of Naturalist Tendency of Sadegh
Chubak and Jack London
Based on the Functional Linguistics**

Hamed Mowlaei Kuhbanani¹

Rooholah Roozbeh²

Leyla Behzadfarokhi³

Received: 2023/08/24

Accepted: 2024/03/12

1. Introduction

Stylistics is a branch of applied linguistics which makes connection between linguistics and literature as like as a bridge. This fact shows that studying literary text is not only limited to literature. Generally, The Analysis of literary texts is based on two methods. The First method which is used by literary experts is mainly based on traditional and modern literary criticism as well as determining the type of literary text. The second method, which is based on objectivism and the use of demonstrability methods using the foundations of other disciplines, is applied in linguistics. Different linguistic approaches such as formalism, structuralism and cognitive linguistics could be the framework of literary analysis. Among them, functional Linguistics is one of the most efficient linguistic approaches in stylistics due to the importance of context. Functional theories of language consider language fundamentally as a tool. In this case, it is reasonable to assume that language structure could be analyzed with reference to the functions they carry out better. There are different approaches in functional linguistic schools; one of the most famous one is Systemic functional linguistics (SFL). Systemic functional linguistics is an approach to linguistics that considers language as a social semiotic system. The present study is seeking to exploit the Halliday's systemic functional grammar for investigating the thematic features of two short stories '*Mardi dar qafas*' (A Man in the Cage)" by Sadegh Chubak and "To Build a Fire" by Jack London through a comparative

¹. Assistant professor in Linguistics, Linguistics Department, Foreign Languages Faculty, Vali-e-Asr University of Rafsanjan. h.molaei@vru.ac.ir.

². Assistant professor in English Literature, English Language Department, Foreign Languages Faculty, Vali-e-Asr University of Rafsanjan. r.roozbeh@vru.ac.ir.

³. MA Graduated in Linguistics, Linguistics Department, Foreign Languages Faculty, Vali-e-Asr University of Rafsanjan. leylafarokhi0@vru.ac.ir.

approach. In this research, their devotion to naturalism has been considered as the most important common point of Sadegh Chubak and Jack London. As far as we know, Chubak's literary works have not been investigated separately or as comparative in the format of Halliday's systemic functional grammar. Therefore, there is no research that is directly related to the present study. Moreover, based on the review of background studies, it seems that Jack London's literary works were not basis of comparative studies to Iranian writers.

2. Materials and Method

The research comprises a descriptive- analytic methodology. Systemic functional grammar as the main theoretical framework of this study consists of three simultaneously generated metafunctions: one construes experience of our outer and inner reality as well as logical relations between phenomena (ideational); another enacts social relations (interpersonal relations); and a third weaves together these two functions to create text (textual). The present study is based on some elements of ideational and interpersonal metafunctions. So, in the first stage, the frequency of different variables in each mentioned components of two ideational and interpersonal metafunctions are determined based on the clauses of '*Mardi dar qafas*' (A man in the cage). Then based on clause structure and principles of systemic functional grammar a statistical analysis of the amount of frequency intended components is presented including the amount of using the processes of each clause, tense of the clauses and mood of the clauses. In the last part of this stage, statistical results will be reviewed and descriptively analyzed. The second stage of current research includes the first stage on the short story of 'To build a fire'. In the third stage, the parts of the above stages are done comparatively. In the end, statistical results are presented in the form of frequency percentage charts and then discussion and analysis of these results are done.

3. Results and Discussion

the results of this study regarding the component of processes ideational metafunction indicate that three processes material, relational and behavioral have the highest frequency in two short stories conforming the emergence of the characterizes of the of naturalism school in these works. In addition to, the very low frequency of verbal and existential processes in both works is the sign of realistic and naturalistic view of authors. Besides, the comparison

of the data obtained from studying the moods of the clauses in two stories demonstrates that the declarative mood is at the top which a significant difference compared to other moods, which can be generalizable to the most narrative works. It is worth mentioning that the frequency of occurrence of other mood is insignificant and concluding based on them will not have a strong support. Although it seems that a low frequency of moods such as conditional and aspirational in two works can be considered as the result of the authors' viewpoint of leaving hopelessness aside. The results related to the category of time also showed that in both stories, the past tense has the highest occurrence of grammatical tense. It shows the author is a narrator of natural events in the past due to the narrative nature of short stories. In addition, it seems that the low percentage of future tense usage in two stories can be considered as a hopelessness sign as a distinguishing feature of the naturalism school.

4. Conclusion

The main goal of the present study was determining of Sadegh Chubak, an Iranian author, and Jack London, the American Author, tendencies to naturalism school. These two writers are introduced as naturalist authors in Iranian and American contemporary literature. This study applies an objective approach which is based on systemic functional grammar for testing this claim. At last, the statistical results of two mentioned short stories affirm the tendency of Chubak and London to naturalism.

Key words: comparative literature, Systemic Functional Grammar, Naturalism School, short story.

